

# حقوق زن در اسلام و اروپا

تألیف:

حسن صدر

حق حجاب و نباید محفوفه است

مهرماه ۲۷ ۱۱ خورشیدی

تهران

حاج دوم

## الهدايا

بروان باله و تقيد بهاليد و انشيدك لرد شكوار

ببر اندر ناكاهم صدر المبعوثين احسنها نهي

تتميم بهيكنم

حسن صدر

## فصل دوم

### مذهب و خانواده در روم قدیم

اساس و سازمان خانواده در روم قدیم تابع اصول مذهبی بوده، اهمیت خانواده و پدر فامیلی<sup>۱</sup> و قدرت فوق العاده او نتیجه اهمیت و نفوذ مذهب بوده است. مذهب در روم قدیم مذهب داخلی<sup>۲</sup> و خصوصی بوده، باین توضیح که هر خانواده‌ای خدایان بخصوصی داشته که افراد خانواده دیگر نسبت با آنها بی اطلاع و در نتیجه بی عقیده بودند. بنابراین مذهب رومیان دارای دو خصوصیت است: یکی تعدد خدایان<sup>۳</sup> یکی محدود بودن آن به حدود خانواده. هر خانواده بیاکان خود رامیرستید، هر پدر خانواده تازنده بود انسان، و بعضی اینک میمرد در ردیف خدایان و مورد پرستش بازماندگان قرار میگرفت. هر خانواده خدایان بخصوص خود را پرستش میکرد (اجاق خانوادگی)<sup>۴</sup> و اگر اتفاقاً بر حسب اشتباه یا منظور خاصی خدایان خانواده دیگری را عبادت میکرد مشرک و کافر میشد.

پدر رئیس و فرمانفرمای مطلق خانواده و در عین حال پیشوا و رئیس مذهبی بوده نفوذ فوق العاده و قدرت بلا مانع پدر از لحاظ ربانیت مذهبی بوده است. از اینجا نتیجه میگیریم که خانواده رومی بر اساس مذهب تشکیل یافته. افراد خانواده اعم از پسر و دختر و مادر طوری تحت اطاعت پدر قرار گرفته بودند که تعیین کنیه مقدرات حتی مرگ و زندگی آنها دست

۱ - Pater Familias - ۲ - Domestique - ۳ - Polytheisme

۴ - Foyer

پدر بوده پدر خیتوانسته تصمیم بگیرد که فرزند جدیداً ولاده باید بمیرد البته  
 وقتی این تصمیم را میگیرد که ورود طفل را در ردیف اعضای خانواده  
 صلاح میدانند؛ مثلاً طفل را نتیجه هم بستری نامشروعی بدانند، یا احتمال بدهند  
 که از پدر اجنبی (غیر رومی) بوجود آمده؛ در این صورت بقای کودک در  
 کانون خانواده اهانت و بی حرمتی بخدایان تلقی میشود. همچنین پدر حق  
 داشته به حیات هر یک از اعضای خانواده مخصوصاً زن خود خاتمه دهد؛ در  
 هر صورت ناچار نبوده بپهچیک از مقامات رسمی عمومی در خصوص تصمیمی  
 که گرفته توضیحی داده یا دلیلی ذکر کند.

خانواده تشکیل میشده از زن، پسران و دختران  
**اعضای خانواده**

بهر سنی که باشند مگر پسریکه بدست پدر آزاد

و دارای شخصیت حقوقی شده، و دختری که بشوهر رفته و عضو خانواده دیگری  
 شده باشد. دو عضو دیگر هم در تشکیلات خانواده داخل بوده است:  
 یکی غلامان و دیگر بندگانی که تحت شرایط مخصوصی بدست  
 رئیس خانواده آزاد شده و تا حدی بنفع مولای سابق خود در خارج کار  
 میکنند. رئیس خانواده حق داشته هر گونه تعهداتی که بخواهد بنفع خود  
 بر بندگان آزاد شده در ازای آزادی تحمیل نماید.

آزاد ۱ کسی است که تمام مدت عمر آزاد بوده و آزاد خواهد ماند.  
 بعکس آزاد شده کسی است که مدتی بنده بوده و بعد آزاد شده است ۲ پسر  
 آزاد شده آزاد است.

نکته قابل توجه در خانواده های رومی اینست که  
 قرابت و خویشاوندی رسمی و حقوقی ۳ جزین  
 قرابت طبیعی  
 مرد بامرد معنی ندارد. بین زن بامرد و زن با زن

خویشاوندی حقوقی وجود ندارد، بلکه فقط يك نوع خویشی طبیعی<sup>۱</sup> از لحاظ همخونی یافت میشود. در نظر ممکن است با یکدیگر خویشاوندی حقوقی و در عین حال طبیعی هم داشته باشند؛ مثل دوبرادری که هر دو تحت تسلط پدر يك خانواده هستند. همچنین ممکن است فقط خویشاوندی حقوقی داشته باشند مثل فرزند خوانده کسی با پسر او. ممکن است فقط قرابت طبیعی داشته باشند بدون اینکه از لحاظ حقوقی نسبتی بین آنها وجود داشته باشد مثل دوبرادری که یکی هنوز تحت حکومت و نفوذ پدر بوده و دیگری که آزاد و واجد شخصیت حقوقی شده است، یا پسر برادر و خواهر، و خواهر و خواهر، و مادر و دختر.

قرابت حقوقی رشته‌ای است که بین افراد ذکوری را که تحت اطاعت يك پدر خانواده<sup>۲</sup> بسر می‌برند وصل میکند. بنا بر این بین دختر و پدر، دختر و مادر، خواهر و برادر، خواهر و خواهر، پسر و مادر، زن و شوهر مطلقاً قرابت حقوقی وجود ندارد همچنین بین دو برادری که یکی از آنها از خانواده اخراج یا آزاد شده است نیز قرابت حقوقی نیست. بعکس بین افرادی که فعلاً تحت حکومت پدر واحدی نیستند لیکن اگر پدرشان زنده بود تحت تسلط او بسر می‌بردند خویشاوندی حقوقی موجود است. از اینجا میتوان پی برد که مبنای تشکیل خانواده و انتساب افراد بآن بر اساس مذهب هتکی بوده است. تأثیر مهم خویشاوندی حقوقی در موضوع ارث دیده میشود. ورثه متوفی فقط خویشان قانونی او هستند؛ تر که پدر فقط به پسرانی میرسد که فرزند حقوقی او هستند عموم دختران و پسرانی که اخراج یا آزاد شده اند، وزن متوفی، حقی بمیراث

ندارند. بعکس فرزند خوانده مانند فرزند ارث میبرد. تکامل و تطور تاریخی حقوق دررم موجب این شد که تدریجاً از اهمیت قرابت حقوقی کاسته و بهمان نسبت بتأثیر خویشی واقعی و طبیعی افزوده شود، تا اینکه در اواخر دوره امپراطوری خویشاوندی طبیعی جایگیر قرابت تصنعی گردید.

**آزادی و شخصیت** چنانکه ذکر شد دختران و زنان در حقوق روم قدیم

**حقوقی پسران** مطلقاً دارای شخصیت حقوقی نیستند. پسر هم تا

روزیکه پدر خانواده حیات دارد شخص حقوقی نیست و بنا بر این حق

مالکیت و معاملات حقوقی ندارد. روزیکه پدر مرد پسر بزرگتر پدر خانواده

و دارای کلیه اختیارات سلف خود میشود.

پسران دیگر میتوانند جداگانه خانواده تشکیل دهند و میتوانند تحت

تسلط پدر جدید در همان خانواده بمانند. اختیار رفتن یا ماندن مشروط

باینست که صغیر نباشد سن بلوغ بدو برای دختر دوازده و پسر چهارده سال

که منقسم به دو دوره هفت ساله بوده تعیین شده بعداً بتدریج تا بیست و

پنج سال بالا رفت.

در عین حال ممکن است پدر در زمان حیات خود بفرزندان ذکورش

آزادی و شخصیت حقوقی اعطا کند. آزادی بر دو قسم است: مطلق و

نسبی. آزادی مطلق موجب این میشود که پسر از تحت الکفاله بودن پدر

خارج و برای خود جداگانه خانواده تشکیل داده و بداشتن کلیه اختیارات

مدنی و حقوقی زندگی و کار کند. البته در این صورت عیال او هم دیگر تابع

پدر شوهر نخواهد بود. آزادی نسبی در بدو امر صورت قانونی نداشت و

در نتیجه تمایل آداب و رسوم من غیر رسم بوجود آمد و تدریجاً بوسعیت

دائره خود افزود تا صورت قانونی پیدا کرد.

بر خلاف اصل کلی که پسران يك خانواده حق تملك هیچ مالی را ندارند پدر در صورت اطمینان بلیاقت فرزندش مبلغ مختصری<sup>۱</sup> با و سرمایه میداد که با آن کار کرده اند و خسته ای تهیه کند؛ بعداً قرار شد شنائی<sup>۲</sup> که پسران جنگجو از میدانهای جنگ بدست میآوردند متعلق بپدر نباشد و مالك واقعی اختیار تام نسبت بآن داشته باشد. چندی بعد مقرر شد پسرانیکه مستخدم دولت یا کلیسا (مسیحی ها) هستند نیز نسبت به حقوقی<sup>۳</sup> که دریافت میکنند مالك و مختار باشند. باضافه در صورتیکه خویشان مادری پسری در نتیجه نداشتن اولاد ذکور از ثنی از خود بگذارند وارث و مالك واقعی آن مال<sup>۴</sup> پسر مزبور خواهد بود. لکن حق اداره و استفاده از منابع آن مخصوص پدر میباشد +

آنچه راجع به آزادی مطلق یا نسبی پسران گفته شد عیناً راجع به پسر خوانده هم صدق میکند پسریکه در خانواده خود بهیچ گونه آزادی قبل از فوت پدر نائل نمیشد ممکن بود در نتیجه تشبثات و اقداماتی پسر خوانده خانواده دیگری شده و از تحت نفوذ پدر خود و پرستش خدایان خانواده خود خارج و در ردیف اعضای خانواده دیگری محسوب و بعد با موافقت پدر جدید به آزادی مطلق یا نسبی موفق گردد.

نکته قابل ذکر اینکه دخول در حلقه نفوذ خانواده دیگر اختصاص به پسران نداشته بلکه ممکن بود پدر يك خانواده ای روی مصالح اجتماعی بوسیله عقد قرار داد مخصوصی<sup>۵</sup> سلب شخصیت حقوقی از خود کرده تحت اطاعت و نفوذ پدر خانواده دیگری قرار گیرد. البته در این صورت کلیه

۱- Peculium Profectis - ۲ Peculium militaris

۳ - Peculium Quasi-Militaris - ۴ Pécule adventice

۵ - Adrogation

افراد خانواده آن شخص هم تحت تبعیت پدر جدید واقع میشوند لیکن از اجازت  
اهمیت این موضوع و شاید چیزی که از حیث حذف شخصیت یک خانواده و  
سقوط یک عده از خدایان داشته انجام این امر محتاج به تشریفات خاص  
اجتماعی و مذهبی بوده و همچنین مخصوصی (کومیس کوری ها) کمتر اجازت  
استاد آنرا میداده است



## فصل سوم

### « زن در خانواده رومی - ازدواج »

در حقوق روم قدیم زن در مقابل پدر خانواده (شوهر یا پدر شوهر خود) حکم دختر او را دارد؛ و بالنتیجه خواهر فرزندان خود محسوب می‌شود. با اصطلاح فقهای رومی عروسی برای دختر تولد دیگر بود، و از این جهت دختر شوی خود <sup>۱</sup> میشود، و در صورتی که پدر شوهر حیات داشت دختر او خواهر شوهر خود شمرده میشد. بطوری که در فصل گذشته گفته شد کلیه افراد خانواده خاصه زن و دختر، دارای هیچگونه شخصیت و اختیاری نبودند. پسران چون بعداً بر اثر آزادی خود یا فوت پدر مستقل و رئیس خانواده میشدند در مدت تبعیت و تحت الکفاله بودن هم زیاد فشار نمیدیدند ولی بعکس دختران و زنان برای همیشه مانند شیئی مملوک و مورد معامله واقع میشدند. زن و دختر در مقابل شوهر و پدر حق مالکیت، معاشرت، رفت و آمد، و حتی حق حیات نداشتند. پدر هر وقت صلاح میدانست میتواند آنها را بفروشد، قرض و کرایه دهد یا بکشد. بدیهی است وقتی عنوان انسان اجتماعی بر زن اطلاق نشود طبعاً از کلیه حقوق و امتیازاتی که مخصوص انسان است محروم خواهد ماند؛ ارث نمیتواند ببرد، در امور خانواده کوچکترین مداخله‌ای نمیتواند داشته باشد، حتی بسی از اوقات مادر نسبت به فرزند خود که رئیس جدید خانواده شده همین موقعیت را دارد. جای تعجب نیست زیرا از لحاظ حقوقی و اجتماعی اصولاً رابطه خویشاوندی بین

پسر و مادر موجود نیست پس بیکه رئیس خانواده شده مادر و خواهر را  
 خویشاوندان رسمی خود نمیداند؛ فقط خویشاوندی طبیعی از لحاظ همخون  
 بودن بایکدیگر دارند \*

ازدواج در حقوق رم بر دو قسم است: « ازدواج  
 رسمی » و « ازدواج غیر رسمی » « زناشویی غیر رسمی »  
 زناشویی  
 در رم

صورت قانونی و بالتسبیح صورت مذهبی نداشته، و علقه زوجیت بین زن  
 و شوهر بر سهیت شناخته نمیشده، و پدر خانواده حتی الامکان از چنین  
 ازدواجی که بدون انجام تشریفات مذهبی و روی میل طرفین صورت می  
 گرفته جلوگیری میکرد و بهیچوجه بچنین زنی اجازه نمیداده بر رموز  
 مذهبی خانواده خود واقف شده و خدایان اختصاصی شوهر را پرستند \*  
 و اگر فرزندی از این قبیل مزاجتها بعمل میآمد صالح برای بقاء و ورود  
 در کانون خانواده نمیدانسته و او را محکوم بمرگ میکردند است.

زناشویی رسمی یکی از سه طریق ذیل انجام میگرفته است:

۱. انتقال زوجه از خانواده پدری به خانواده شوهر: این طریقه را

«منوس»<sup>۱</sup> مینامند. در این طریقه زن از تحت نفوذ رئیس خانواده خود  
 خارج و در حلقه تبعیت خانواده شوهر تحت ریاست شوهر یا پدر شوهر داخل  
 میشود. این طرز ازدواج مستلزم انجام تشریفات و آداب خاصی است که  
 برای عملی شدن این انتقال باید معمول گردد.

پدر دختر و پدر شوهر ( و در صورت وفات او شخص شوهر ) در  
 محضر قاضی یا قضات مخصوصی حاضر شده ادعیه و اوراق معینی خواننده

میشود و بلافاصله دختر تغییر مذهب و بالنتیجه تغییر خانواده میدهد •  
از این بیعت مطیع رئیس خانواده جدید بوده و خدایان آن خانواده را  
پرستش می کند •

## ۲- انتقال حقوق و اختیارات پدری : این طریقه «گوئم سیو» نامیده

میشود. در این ازدواج معامله خاصی صورت میگیرد: پدر دختر و شوهر  
یا پدر شوهر طرفین معامله، و دختر مورد معامله واقع میشوند. پدر دختر  
کلیه حقوق و اختیاراتی را که تا کنون نسبت بدختر خود داشته بشوهر  
یا پدر شوهر انتقال میدهد. این انتقال ممکن است مبعانی (بصورت هبه)،  
یا در مقابل دریافت مبلغی (بصورت فروش) انجام یابد. تفاوت مهم بین این  
دو طریقه اینست که در ازدواج دومی دختر از خانواده خود بخانه شوهر  
شوهر منتقل نشده تغییر مذهب نمیدهد و بالنتیجه تحت تبعیت رئیس  
خانواده جدید در نمیآید. این وضعیت که مخالف اصل کلی ازدواج مشروع  
بنظر میرسد از موقعی در عادات و رسوم رومیان وارد و قبول عامه یافت که  
تطور اجتماعی و حقوقی بتدریج از نفوذ مذهبی رئیس و اهمیت عنوان  
خانواده کاسته بود.

## ۳- تصرف و مرور زمان : این طریقه را «اوزوس» ۲ گویند. اگر مرد

بتواند زنی را بهر عنوان بخانه خود برده با او همبستر شده او را لااقل تا  
یکسال در خانه خود نگاهدارد زن او محسوب میشود؛ انقطاع این مرور  
زمان بدین نحو حاصل میشود که زن بتواند اقبلاسه شب متوالی از هم  
بستری سر بپیچد. در این صورت مرور زمان منقطع و مرد را دیگر بان  
زن حقی نمیماند.

محتاج ذکر نیست که باین وضعیت و با موقعیت و حیثیتی که برای زن قائل بودند در انتخاب شوهر بهیچوجه نظر زن دخیل نبوده و بهرچه پدر یا ولی او اراده میکرده بدون چون و چرا باید تسلیم شود. این ضعف و زبونی نه فقط برای دختران و زنان جوانی بوده که بتوان این وضعیت را معلول کمسنی و بی تجربهگی آنها دانست و بالنتیجه یک روزی بر شد عقلی و اجتماعی آنها امیدوار بود، بلکه چون اصلاً از اطلاق عنوان انسان بر ایشان دریغ میداشتند در تمام ادوار عمر تا سن کهولت و پیری در جمیع مظاهر و شئون حیاتی از ازدواج گرفته تا هرگونه معامله حقوقی و حتی امور اختصاصی خانه داری زنان را فاقد صلاحیت و قابلیت تلقی میکردند.

این وضعیت عجیب و غیر عادلانه در تمام شئون حقوق و میهمان شهود است مثلاً: بدھکاری که از عهده ادای دین خود بر نیامد و طلبکار سند لازم الاجرا در دست داشت (حکم قطعی میحکمه ۱ که پس از تشریفات خاصی شبیه بتشریفات دیوان کشور امروزه (نمیز) صادر میشود یا سند ثبت اسنادی که در محضر رئیس دفتر رسمی تنظیم شده باشد) می توانست بطریقه اجرایی خاصی که منوس اثر کسبو ۲ یا تقابل ایادی نامیده میشد متوسل گردد.

در این طریقه اجرایی فرض میشود که رابطه حقوقی بده و بستان

---

۱ - در این رسیدگی دو نفر قاضی در دو مرحله مداخله میکنند: اول یک نفر قاضی فقی بنحوه دعوی و صحت اسناد رسیدگی کرده اگر دعوی صحیح و قابل رسیدگی بود خلاصه گزارشی تهیه میکنند. قاضی دومی که لازم نیست از فنون خاصه قضائی آگاه باشد و مانند حکم از بین افراد معتبر و خوش سابقه با موافقت طرفین انتخاب میشود بماهیت دعوی رسیدگی کرده حکم میدهد. قاضی اول را «ماژیسترا» و قاضی دوم را «ژوژ» میخوانند.

بین شخص و جسد دائن و مدیون وجود دارد؛ این است که طلب کار حق داشته بدهکاری را که نمی خواهد یا نمیتواند دین خود را بپردازد در زندان خصوصی خود در منزل حبس کرده او را با زنجیر هائی که چندان سنگین نباشد ببندد... این حبس تا شصت روز ممکن بود طول بکشد. طلبکار باید غذای مختصر و قوت لایموتی بزندانی خود بدهد.

اگر در ظرف این شصت روز کسان و دوستان زندانی بدهی او را نمیدادند طلبکار حق داشت بدهکار را بازار آورده بعنوان غلامی بفروشد (مشروط باین که خریدار او را از رم خارج کند) و از قیمت فروش او حق خود را استیفا کند. اگر مدیون از لحاظ پیری و از کار افتادگی قابل فروش نبود و مشتری پیدا نمیکرد طلبکار میتواند او را بکشد و اگر طلبکاران متعدد بودند جسد او را قطعه قطعه کرده هر يك بنسبت طلب خود حصه ای بر میداشتند.

امروز در بیشتر قوانین اروپائی مخصوصاً قانون فرانسه حبس در امور حقوقی جز در مورد طلب دولت وجود ندارد و فقط مختص با امور جزائی است

## فصل چهارم

مذهب - خانواده - ازدواج در یونان قدیم

تمدن معروف یونان، این خمیر مایهٔ هوش بشری، بر روی خرابه های بربریت و وحشی گری اقوام جاهل یونان قدیم بنا گردیده است. مذهب در یونان، مانند روم قدیم، داخلی و خصوصی بوده و عیناً مانند روم، هر خانواده روح نیاکان خود را نیایش میکردند. هر صبح و شام افراد خانواده گرد آتشگاه مقدس خانوادگی جمع شده با ذکر ادعیهٔ مخصوصی طعام و شراب نثار آتش کرده تصاویر و نقوش پدران خود را که گرد کانون خانوادگی چیده بودند پرستش میکردند. هر خانواده چهار خانه خود مزرعهای، و در میان مزرعه قبرستان خصوصی، برای افراد خانواده داشتند.

بقیهٔ خصوصیات مذهبی عیناً مانند آن چه راجع بر روم قدیم گفته شد وجود داشته است.

خانواده، ایجاد و بقای آن، تابع مذهب و سلطه

### خانواده

پدر خانواده نیز ناشی از عنوان ریاست مذهبی بوده است. مبنای پیدایش خانواده بهیچ وجه به نسبت علقه و عاطفه متکی نبوده، بلکه پرستش اجداد و نیاکان واحد، هر خانواده ای را ایجاد و از خانواده های دیگر ممتاز میکرد. ازدواج امر مذهبی و مقدسی بود، زیرا شوهر اجازه میداد که زن بی گانه ای بر اسرار مذهبی اختصاصی او واقف شده خدایان مخصوص او را پرستد. تشریفات ازدواج فقط با حضور خدایان خانگی انجام میگرفت، و به خدایان عمومی مثل «ژوپیتر» و غیره

مربوط نبود...

لزوم بقای خانواده، و بالملازمه وجوب ازدواج و منع تجرد، برای این بوده که اخلاف برای اسلاف خود به آتشگاه خانوادگی طعام و شراب بفرستند تا اجدادشان خدای بسازند؛ و گرنه از آن مقام تنزل کرده در ردیف اشقیای قرار میگرفتند. از همین نظر ازدواج و تولید نسل برای جوانان واجب بوده. قوانین لیکورک<sup>۱</sup> تجرد را منع و برای آن مجازات وضع کرده است. چون منظور از ازدواج بقاء نسل خانواده بوسیله فرزندان ذکور بوده طلاق دادن زنان عقیم، یا زنایکه پسر نیاورند، مانعی نداشته «هرودوت» مورخ دونفر از سلاطین اسپارت را نقل کرده که زنان سترون خود را طلاق داده اند، در یونان، و همچنین در هندوستان، اگر مرد موجب سترونی بود برادر یا نزدیک ترین خویش او میتواند زن را آبستن کند. در اینصورت اولاد، اولاد شوهر اصلی بشمار میرفت، تولد دختر چون آتشگاه پدر را ترک و مطیع مذهب خانواده شوی میشد نتیجه نداشت، زیرا اقوام خانواده بوسیله اولاد ذکور بوده است. تبنی برای جبران این نقیصه طبیعی است، و بالنتیجه مخصوص کسانی بوده که پسر نداشتند و در تمام اقوامیکه بقای خانواده را فقط در وجود اولاد ذکور میدانسته اند تبنی بمعنای کامل خود وجود داشته است (از قبیل روم، یونان، هند، ایران و عربستان). قرابت حقوقی عیناً مانند روم بین افراد ذکور وجود داشته. افلاطون و پلوتارک میگویند قرابت رسمی حقوقی بین افراد ذکوری وجود دارد که اشتراک در پرستش يك مذهب و خدا داشته باشند هرگاه

دو نفر در پرستش بجد مشترکی برسند قرابت حقوقی باهم دارند<sup>۱</sup>  
**ازدواج** بر حسب روایات موجود، قبل از زمان سکوپ<sup>۲</sup> هفده قرن  
 قبل از مسیح، در یونان عقد ازدواج وجود نداشته و یونانیان  
 در حال اختلاط مطلق زیست میکرده اند. اطفال جز مادر خود نمیشناختند  
 و چون تشخیص پدر برای آنها مشکل بوده فقط بنام خانوادگی مادر نامیده  
 میشدند. گرچه این موضوع افسانه بنظر میرسد لیکن وجود اختلاط مطلق  
 بجای ازدواج در سایر نقاط دنیا و حتی هنوز در بعضی قبایل وحشی افریقا  
 و اقیانوسیه از طرفی، و آثار بعدی نویسندگان یونانی و غیر یونانی از طرف  
 دیگر، صحت آنرا تأیید می نماید. بعداً بتدریج در نتیجه تحولات اجتماعی  
 بجای اختلاط، ازدواج مشروع و رسمی وجود یافته خورد خورد عمومیت  
 یافت. ازدواج از سه قسمت تشریفاتی مرکب بود:

اول: تشریفاتی که بایستی جلو آتشگاه خانواده پدری انجام میگرفت  
 که در طی آن پدر حقوقی را که بر دختر خود داشت در مقابل پول نقد یا هدیه  
 ای که از داماد خود گرفته بود بمشارالیه انتقال میداد (ممکن بود بجای  
 پول یا هدیه داماد تعهد کند خدمات مخصوصی را برای پدر زن خود  
 انجام دهد) \*

دوم: تشریفاتی که در فاصله بین خانه عروس و داماد در معبر عام  
 انجام مییافت: عروس لباس سفیدی داشت، بر عرابهای مینشست، تاجی از

۱ - بطوریکه میدانیم در تمدنهای قدیم پرستش مردگان رایج و آیین  
 عمده این پرستش عبارت بوده است از گذاشتن مقداری طعام روی مفاصل آنها.  
 اخلاف میتوانند تا شش پشت از نیاکان خود را بدین ترتیب ستایش نمایند.  
 بنا بر این قرابت حقوقی بین اشخاصی بود که حداکثر تا شش پشت ششم جد  
 مشترکی میداشتند \*



گل بر سر میزد (لباس سفید حکایت میکرد که این امر مذهبی است) \*  
کاهنان خاصی جلو عروس مشعلی میکشیدند و سرودی میخواندند با سم  
هیمنه ۱ این کلمه بعداً بر کلیه تشریفات عروسی اطلاق میشد. در مدخل  
خانه داماد، عروس چنین تظاهر میکرد که بدخول در خانه داماد رغبت ندارد  
بایستی داماد بر بودن و وارد ساختن او بنحانه بعنف تظاهر کند. دختر بایستی  
فریاد کرده از همراهانش استمداد نماید. همراهان عروس ظاهراً از او دفاع  
میکردند، بالاخره داماد موفق میشد \*

بامطالعه در آثار کلیه تمدن های قدیم عمومیت این رسم معلوم می-  
شود. ظاهراً ما خند و مینای ظهور اینگونه آداب و رسوم اثبات لیاقت داماد  
بوده. بعبارة اخیری جوانی را برای داماد شدن لایق میدانستند که قادر  
باشد با قبیله یا خانواده عروس جنگیده علی رغم آنها دخترشان را برباید،  
در بعضی قبائل و حشی این مبارزه و ز بودن بمعنای واقعی خود وجود داشته  
و هنوز هم وجود دارد \*

قسمت سوم از تشریفات در خانه داماد با حضور زوجین و سایر افراد  
خانواده در جلو آتشگاه مقدس خانواده ایجا میگرفت. در این موقع  
قربانی میکردند و ادعیه مخصوصی میخواندند \*  
آثار ازدواج قهری و تصرفی تا مدتها در اسبارت و جسد داشت و  
معمولاً دختران را قبل از اینکه رسیده و مستعد برای حامله شدن باشند  
بشوهر نمیدادند \*

ظاهراً در یونان و همچنین در رم تعدد زوجات معمول نبوده و مردان  
بیش از یک زن رسمی نداشتند، لیکن هر مردی بنسبت تمکن و ثروت خود

معشوقه های چندی در خانه نگاه میداشته اولادیکه از زن رسمی و معشوقه  
 بوجود میآمدند با یکدیگر از لحاظ حقوق اجتماعی و فردی هیچگونه  
 تفاوتی نداشتند. مادر «اولیس» پادشاه معشوقه بوده است \*

در یونان زن شخصیت حقوقی و اجتماعی نداشته و شوهر میتواند زن  
 خود را بهر که بخواهد قرض دهد یا بدو ستایش همه کند پدر «دموستن» خطیب  
 مادر دموستن را یکی از دوستان خود همه کرد. «لیکورک» مقنن قرض  
 دادن زن را تجویز کرده لیکن فقط باشخاص صالح و لایق که بتوانند اولاد  
 صالح بعمل آورند. شوهر مسن میبایستی برای زن جوان خود مرد جوانی  
 پیدا کند ولی بشرطی که آن جوان متقی باشد. افلاطون و سقراط نیز  
 این فلسفه را تعلیم میکردند سقراط زن خود «گزان تیب» ۱ را به آلیسبیاد  
 خطیب ۲ قرض داد ۳

زن خیانتکار ( که بدون اجازه شوهر با مرد اجنبی رابطه نامشروع  
 داشته باشد ) اگر در جرم مشهود گرفتار میشد ممکن بود بدست شوهر  
 کشته شود \*

از دواج و طلاق بدو ابی اطلاع دختر و بدست ولی  
 او انجام میگرفته ولی متدرجاً این قدرت فوق العاده  
 اولیاء دختران تخفیف پیدا کرد.

طلاق در یونان و رم اصولاً مجاز لیکن موارد وقوع آنها تا مدتها نادر  
 و انجام آن مشکل بود. این امر مستلزم تشریفات مذهبی نظیر تشریفات

۱ - xantippe - ۲ - Alcibiade

۳ - کتاب La Sociologie تألیف شارل لتورنر ص ۳۶۹ چاپ سوم

D'après l'Éthnographie par le Dr. Charles Letourneau

از دواج بوده باین ترتیب که زن و شوهر با حضور افراد خانواده‌های طرفین کنار آنشگاه مذهبی خانواده شوهر حاضر شده کلمات خشم آگین بایکدیگر رد و بدل کرده پس از مدتی که پدر آن طرفین سکوت میکردند تفریق صورت میگرفت اصل کلی در ارث، میسر و میت دختر بوده است؛

### میراث زن

لیکن بعداً روی عاطفه طرق مخصوصی برای ارث

دادن بدختران و زنان جسته اند؛ مثلاً دختر بوارث ذکور پدر خود شوهر میکرد. مثل خواهر و برادر، بشرطیکه از یک مادر نباشند. طریق دیگر آنکه کسی را پسر خواندگی قبول میکردند و بعداً دختر خود را با شوهر میدادند. ممکن بود متوفی در وصیت نامه وارث خود را بمنزله و جت با دخترش ملازم سازد چون عملاً زن و شوهر در ثروت خانوادگی شریک بودند در نتیجه دختر از میراث پدر بهره میبرد.

گاهی از اوقات مردیکه دختر بگانه ای داشت او را شوهر میداد و با داماد قرار میگذاشت و باو میفهماند که منظور تولید پسری است که تسابع مذهب جد مادری باشد. در این صورت فرزند جد مادری خود محسوب میشود بعداً که زن موقعیت بهتری پیدا کرد در صورت نبودن وارث ذکور بدختران ارث میدادند؛ لیکن در اینصورت بایستی به خویشی شوهر کند که در صورت بودن آن دختر حق ارث میداشت. در چنین موردی اگر این دختر دارای شوهر بود ازدواج او باطل و حکم دختر بی شوهری را پیدا میکرد تا بتواند به خویش پدری خود شوهر کند.

در اینجا تذکر این نکته بی مناسبت نیست که معمولاً میراث در یونان و همچنین در هندوستان تقسیم ناپذیر بوده چون ارشد اولاد ذکور رئیس و نگاهدارنده مذهب خانواده شمرده میشد؛ املاک و اموال غیر منقول و گاهی هم تمام تر که متعلق به پسر ارشد بود. در زمان «دموستن» گرچه

این رسم منسوخ شده بود، باز خانه متوفی منحصرأ بارشد ذکور داده می شد ۱ يك ضرب المثل یونانی میگوید: \*پسر ارشد پسر مذهبی است و دیگران زادگان عشقند، گرچه وارث و مالك قانونی ارشد ذکور بوده لیکن بوسائل مختلفه به پسران دیگر هم که از ارث محروم شده بودند کمک می کردند \*

نتیجه‌ای که از مطالعه وضعیت و موقعیت زن در تمدن های قدیم یونان و روم گرفته میشود بطور اجمال اینست که بدو زن شیئی قابل تملك و بعداً عنصر توالد و ارضاء شهوت بوده و بهیچوجه او را شریك زندگی مرد و واجد قوای کامل بشری نمیدانسته اند. اغلب از متفکرین معتقد بوده‌اند که زن دارای روح خالد انسانی نیست و بهمین مناسبت حق ندارد بعد از وفات شوهر زندگی کند، سوختن زن زنده با جسد شوهر متوفی در هندوستان و بعضی نقاط دیگر عالم ناشی از همین عقیده است \*

در هر صورت وضع رقت آوریکه برای زن ذکر شد تا چندین قرن دوام داشت، تا اینکه ظهور مسیح و افکار مذهبی بیروان او و پیدایش مکتبین و علمای اصلاح طلب و بعداً ظهور پیغمبر اسلام در شرق و نفوذ افکار بکه زن آزادی و حق حیات بخشید در مغرب زمین بتدریج وضعیت زنانرا از صورت شیئی قابل تملك با انسان دارای حق مالکیت تبدیل و آنها را کم و بیش دارای حقوق اجتماعی کرد \*

پس از اینکه عنوان انسان اجتماعی بر زن اطلاق شد، علمای شرق و غرب متوجه این فکر شدند که آیا زن از لحاظ خلقت و قوای دماغی چنانچه

---

۱. مانند حیوه در اسلام. در قانون مدنی فرانسه نیز نظیر این امیاز

برای ارشد اولاد متوفی منظور شده است \*

مشهود است از مرد ضعیف تر و ناتوان تر است و بالنتیجه باید دارای حقوق کمتری باشد یا این عقب افتادگی نتیجه نقصی است که در تربیت چند هزار ساله آنها وجود داشته، و عدم اعتنا بتعلیم و تربیت کامل ایشان باعث نقص و ضعف آنها گشته، و بنا بر این میتوان بانوجه بیشتری به حسن تربیت زنان آنها را دوش بدوش و همسر رجال اجتماعی و سیاسی و اقتصادی محسوب کرد و باید آنها را از جمیع حقوق بهره مند داشت. در فصول آینده شرح نظریات دو طرف و آنگاری که این آراء در امور حقوقی زنان در کشور های مختلف ظاهر ساخته خواهیم دید \*

مجملاً از چند قرن قبل باین طرف طرفداران تساوی کامل زن و مرد زحمات زیادی کشیده و تاحدی بتأمین این نظر موفق شده اند. قرن میبینیم دائره حقوق زنان در کشور های مختلف دنیا خاصه مغرب زمین وسیعتر شده و بهمین نسبت هم قهراً بر لیاقت زنان افزوده شده است مثلاً در کشور های اسکانندیناوی (سوئد و نروژ و دانمارک) تا سال ۱۲۶۲ مسیحی بدختر مطلقاً ارث نمیدادند فقط موقع عروسی جهیزیه مختصری از کسی که اجازه ازدواج منوط بر آبی او بود میگرفت و بدون اجازه او (پدر - مادر - برادر - نزدیکترین خویشان ذکور و در نبودن هیچیک بقیم) عروسی انجام نمیدبرفت. در سال ۱۲۶۲ دختر ثلث پسر ارث میبرد. در سال ۱۸۷۱ پسر و دختر در سهم الارث مساوی شدند \*

در کشور فرانسه مجامعی برای طرفداری از حقوق زن از علمای اجتماع و حقوق بنام «هیئت طرفدار زن» تشکیل شده و هر سال برای اعمال منویات خود در تصمیمات پارلمانی فرانسه اقدامات جدی کرده و تا حدی بانجام منظور خود نائل آمده اند \*

## فصل پنجم

### سازمان اجتماعی در ایران قبل از اسلام

**حکومت طبقاتی** در ایران پیش از ظهور اسلام، حکومت مانند روم قدیم طبقاتی بوده و مردم بچند طبقه متمایز از هم تقسیم میشدند و مثل تمام حکومتهای اشرافی افراد هر طبقه دارای امتیازات مخصوص بآن طبقه بودند و برخلاف حکومتهای «دموکراسی» حیثیت اشخاص فقط به تخمه و نژاد و تعلق داشتن بطبقات ممتازه مربوط بوده و هیچوجه تابع لیاقت و صلاحیت شخصی نبوده است \*

در شرق، ظهور اسلام در چهارده قرن پیش و در غرب انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ با تأسیس و لااقل با احیاء اصول دموکراسی از اهمیت اصل و نسب و حیثیت طبقات ممتازه کاست و بهمان نسبت لیاقت و فضیلت اخلاقی و علمی اشخاص را هایه رشد و مزیت قرار داد. دین اسلام با اصل ان اکر مکم عندالله اتقیکم سلمان پارسی بی چیز را بر عبدالرحمن عوف توانگر برتری و رجحان داد و انقلاب کبیر فرانسه با اعلامیه حقوق بشر نیل بمقامات عالیه دولتی و کشوری را در دسترس هر فرد لایق و با فهم فرانسوی قرار داد \*

تشکیلات	امتیاز طبقاتی در تمام دوره های مختلف سلطنتی
اجتماعی	تا قبل از اسلام محفوظ بوده، منتهی طرز طبقه بندی
	اجتماعی در دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی با یگدیگر کم و بیش اختلاف

---

La Declaration des Droits de l'Homme - ۱

et du Citoyen

داشته است :

مثلاً در زمان هخامنشیان جامعه ایرانی را بر سه طبقه منقسم میکردند یکی روحانیان ، دیگر جنگیان ، و دیگر کشاورزان . بعداً طبقه دیگری بنام صنعتگران بر آن افزوده شد . نژاد آریائی ، یعنی ایرانیان اصلی ، جز بسه شغل اولی اشتغال نمییافتند و صنعت و تجارت را جزء حرفه های پست و در خور مردم غیر ایرانی میدانستند \*

تشکیلات	تشکیلات جدید زمان ساسانیان نیز مبتنی بر چهار
ساسانیان	طبقه بود با این تفاوت که صنعتگران و کشاورزان

را یکجا جزء طبقه چهارم شمرده و بجای طبقه کشاورزان ، دیران را طبقه سوم قرار دادند . باین ترتیب : روحانیان - جنگیان - دیران یا مستخدمین ادارات (دیسهران) و توده ملت ، یعنی فلاحان و صنعتگران و سوداگران و صاحبان حرفه های مختلف

پایه و متکای جامعه ایرانی را پس از مالکیت میتوان اصل و نسب دانست ، بجای و اشرف از توده ملت بوسیله امتیازات مخصوصی جدا میشدند هر طبقه از لحاظ مزایای اجتماعی دارای درجه ثابت و مقام محکمی بود که هیچگاه تغییر نمیکرد . از جمله مقررات اجتماعی این بود که هیچکس نباید خواهان درجه ای باشد فوق آنچه که از لحاظ نسب استحقاق دارد . حفظ املاک و اموال غیر منقول و باکی خون و اصل و نسب خانواده ها ، مخصوصاً خانواده های اشراف و جبهه همت دولت و نصب العین قوای کشوری بوده . نام خانواده های بزرگ که عنصر مهم تشکیلات کشور بشمار میرفت ، در دفاتر و کتابهای دولتی ثبت و ضبط میشد . عامه از خریدن املاک اشراف ممنوع بودند \*

همنووعیت اختلاط افراد طبقات چهار گانه به هیچ روی نمیتوانستند  
طبقات

با تمول و تروت زیاد هم اجازه نمیداد موقعیت اجتماعی اشخاص تغییر کند  
همچنین در میان طبقه عامه کسی نمیتوانست به حرفه ای مشغول شود که  
پدران او مشغول بوده اند و بالتیجه او برای آن حرفه آفریده نشده است  
زیرا اگر کسی بکاری مشغول شود که بر موز آن واقف نیست آنکار را  
ضایع کرده و در نتیجه حسن جریان امور اجتماعی را دچار وقفه میسازد.  
پادشاهان هیچوقت کار دیوانی را ب مردم فرومایه و پست نمیسپردند. حکیم  
فردوسی در شاهنامه داستانی آورده: راجع به لشکر کشی نوشیروان بروم  
و حاجت داشتن بسیصد هزار دینار پادشاه مأموری میفرستد که این مبلغ را  
از یکی از بازار گانان یا دهقانان متمول وام گیرد. مأمور کفشگری را  
پیدا کرد که حاضر شد چهار صد هزار درهم وام دهد لکن در مقابل خواهش  
کرد که پسری خیلی لایق و با استعداد و عیال دارد پادشاه اجازه فرماید  
استثنائاً این پسر را فرهنگیان تربیت و تعلیم کنند مگر در طبقه دیوان  
داخل شود. مأمور درم هارا گرفت و استدعای کفشگر را بوسیله بوذرجمهر  
بر پادشاه عرض کرد:

بدو گفت شاه ای خردمند مرد چرا دیو چشم تو را خیره کرد؟  
برو همچنان باز گردان شتر مبادا کز و سیم خواهیم و در  
چو بازار گان بچه گردد دبیر هنر مند و با داش و یادگیر  
چو فرزندان ما بر نشیند بتخت دبیری بیایندش پیروز بخت  
هنر یابد از مرد موزه فروش سیارد برو چشم بینا و گوش  
دست خردمند، مرد سزاد نماید بجز حسرت و سرد باد



بمسا برس مرگ نفرین بسود چو آئین این روز گگار این بود . .  
از این داستان نهایت مراقبت پادشاه در حفظ حدود طبقات معلوم  
میشود ، که بهیچوجه صلاح نمیدانسته افراد طبقه چهارم معلومات و فنون  
طبقه بالاتر از خود را آموخته در ردیف آن طبقه محسوب شوند ، زیرا  
اولا شغل موروثی خردمندان و دبیران را از آنها میگرفته و ثانیاً بی اصل  
ونسبی او مانع از این میشده که معلومات خود را با حسن نیت و بصلاح  
جامعه صرف کند ، گاه گاهی بر سبیل استثناء با انجام تشریفات خاصی این  
ارتقاء رتبه ممکن میشد : از قبیل اینکه کسی هنر و لیاقت فوق العاده ای  
نشان دهد و بعداً مدتی در تحت تجربه و مراقبت مؤبدان و بزرگان قرار گیرد  
تا اهلیت او را تصدیق و موضوع را بر پادشاه عرض کند ، آنوقت با اجازه  
پادشاه بطبقه بالاتر ملحق گردد ، در هر حال قبل از ارتقاء بایستی تعلیمات کافی  
دیده و صلاحیت او محرز شده باشد .

مزیت و نقص	مزیت این طرز حکومت اینست که هر کسی در
حکومت طبقاتی	فن و وظیفه خود چکیده و ماهر شده اصالت و نجابت

خون ، متصدیان امور اجتماعی را بخیر و صلاح هدایت میکند ، ولی دو  
نقص مهم دارد یکی آنکه لیاقت و هنر مندی فطری و نبوغ ذاتی در اشخاصی  
که متعلق بطبقات پائین هستند بحال رکود مانده و میمیرد ؛ و دیگر آنکه  
اگر یکی از اخلاف طبقات بالا فطرتاً پست و شریر آفریده شده باشد فساد  
او امور اجتماعی را فاسد خواهد کرد .

برای تدارک نقیصه ثانی دولت ساسانی بقدری در حسن  
تربیت و تعلیم افراد طبقات راقیه اهتمام میورزید که عادتاً ممتنع بود افراد  
آن خانواده ها فاسد الاخلاق بار آیند .